

[مسأله 10 (عجب) 1](#_Toc56362168)

[نتیجه غریب برای قول به مبطلیت عجب و ریا 1](#_Toc56362169)

[اشاره ای به أقوال در رابطه با حرمت عجب 2](#_Toc56362170)

[وجه عقلی عدم حرمت عجب 3](#_Toc56362171)

[مناقشه 3](#_Toc56362172)

[روایات دال بر حرمت عجب 4](#_Toc56362173)

[روایت دوم 4](#_Toc56362174)

[مناقشه 4](#_Toc56362175)

[وجه عقلی حرمت عجب و مناقشه در آن 5](#_Toc56362176)

[بررسی صدق هتک حرمت مولا در منّ علی الله 6](#_Toc56362177)

[معنای «منّ علی الله» 7](#_Toc56362178)

[روایت سوم (مرسله یونس) 8](#_Toc56362179)

[مناقشه 9](#_Toc56362180)

**موضوع**: مسأله 10/نیت /واجبات نماز /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث راجع به عجب بود که أقوال در حرمت عجب و معنای عجب بیان شد. در ادامه روایت أول از روایات دالّ بر حرمت عجب مورد بررسی قرار گرفت.

# مسأله 10 (عجب)

العجب المتأخر لا يكون مبطلا بخلاف المقارن ‌فإنه مبطل على الأحوط و إن كان الأقوى خلافه‌

## نتیجه غریب برای قول به مبطلیت عجب و ریا

بحث در رابطه با حرمت و مبطل بودن عجب نسبت به عبادت بود. محقق همدانی در کتاب مصباح الفقیه به عنوان «السید المعاصر» از مرحوم آسید علی بحر العلوم در کتاب البرهان القاطع چنین نقل نموده اند که «لاینبغی التأمّل فی حرمته و بطلان العبادة به و لو کان العجب متأخّرا».

نتیجه غریبه ای که از این فتاوا به دست می آید این است که اگر کسی نتواند عجب خود را زائل کند چه وظیفه ای دارد؟ آیا دیگر نماز نخواند؟! توجّه شود که هر چند تحریم عجب، منصرف به فرض اختیار باشد و به خاطر غیر مقدور بودن حرام نباشد، ولی مبطل بودن آن و تعابیری همچون تعبیر«العجب یفسد العمل» اطلاق دارد و شامل فرض عجز از زائل کردن عجب نیز می شود.

**ما شبیه این اشکال را در بحث ریا مطرح می کردیم که**: اگر کسی داعی الاهی مستقل به نماز دارد ولی داعی ریایی تبعی یا استقلالی نیز دارد یا داعی نفسانی مستقل دارد –بنا بر این که تعدّد داعی الاهی و نفسانی مبطل عمل است فتویً یا احتیاطاً که مرحوم امام آقای سیستانی احتیاط می کنند- و به جهاتی مثل کمبود فرصت نمی تواند داعی ریایی یا نفسانی را از خود دور کند، آیا نماز این شخص باطل است و نماز نخواند به این خاطر که هر چه بخواهد نماز بخواند دچار تعدّد داعی می شود و نماز او باطل می شود؟! و ممکن است گفته شود در فرضی که داعی ریایی در بین باشد نماز حرام هم می باشد؛ پس این شخص باید چه کند؟! یا مثلاً کسی برای غسل کردن علاوه بر داعی الاهی، داعی ریایی مستقل یا داعی نفسانی مثل تبرید دارد و تنها یکبار می تواند غسل کند؛ با این فرصت کم که نمی تواند داعی غیر الاهی را از نفس خود زائل کند، آیا غسل این شخص باطل بوده و باید تیمّم کند؟!

عجیب این است که از امام ره نقل شده است که ممکن است بگوییم احتیاطاً بین غسل و تیمّم جمع کند! به ایشان می گوییم، وقتی غسل حرام است چگونه می تواند بین غسل و تیمّم جمع کند. بله، اگر داعی تبرید در بین می بود، جمع بین غسل و تیمّم ممکن می بود و داعی تبرید فعل را حرام نمی کند. این مطالب، شواهدی است که نشان می دهد در این فتاوی خللی وجود دارد.

**در ما نحن فیه هم به همین شکل است**: این که آسید علی بحر العلوم فرموده اند عجب مقارن و متأخّر موجب بطلان عمل است، پس شخصی که نمی تواند عجب خود را زائل کند چه باید کند؟ آیا نباید نماز بخواند یا این که ولو با عجب نماز بخواند یا در مثال قبل ولو با ریا نماز بخواند؟ این را نمی توان گفت زیرا اطلاق دلیل بیان می کند که ریا و عجب مبطل است. لذا این مطالب نشان می دهد در أصل این فتاوی خللی وجود دارد.

## اشاره ای به أقوال در رابطه با حرمت عجب

**به أصل مطلب بر می گردیم**؛ راجع به این که عجب حرام است برخی علما فتوا داده اند ولی عمدتاً مبطل بودن عجب را قبول نکرده اند؛ مرحود داماد عجب مبرز و مرحوم خویی در کتاب الصلاة عجب را حرام دانستند و مرحوم صدر نیز قائل به حرمت عجب شدند و عجب را مساوق با «منّ علی الله» دانستند.

**مرحوم محقق همدانی و نیز مرحوم خویی در بحث وضو، فرموده** اند: دلیلی بر حرام بودن عجب نداریم و روایات دالّ بر حرمت را توجیه کرده اند. مرحوم امام نیز روایات را ظاهر در حرمت ندانسته اند.

## وجه عقلی عدم حرمت عجب

 **لکن بین مرحوم امام و بین محقق همدانی و مرحوم خویی یک اختلافی وجود دارد**؛ مرحوم امام ظهور روایات را در حرمت عجب قبول نکرده اند، در حلای که محقق همدانی و مرحوم خویی ظهور روایات در حرمت عجب را انکار نکرده اند؛ و برهان عقلی اقامه نموده اند که عجب أمری غیر اختیاری است و نمی تواند به خود عجب حرمت تعلّق بگیرد.

**ممکن است حرمت عجب این گونه توجیه شود که**: مقدّمات عجب می تواند در اختیار انسان باشد، مانند حسد که غیر اختیاری است ولی مقدّمات آن می تواند در اختیار انسان باشد و انسان می تواند با تأمّل در عظمت خدا و حقارت خود دچار عجب نشود و اگر دچار عجب شده است با این تأمّل ها عجب از بین می رود.

**محقق همدانی و مرحوم خویی در جواب از این توجیه فرموده اند**: این معنا نیازمند توجیه روایات است که نهی از عجب را به معنای نهی از مقدّمات عجب قرار دهیم، در حالی که در روایات از خود عجب نهی شده است و سخنی از مقدّمات عجب به میان نیامده است (یعنی در روایات نیامده است که نفس خود را تهذیب کنید و در عظمت خدا و ناچیزی خود و أعمالتان مدت ها فکر کنید تا دچار عجب نشوید) و چون عجب غیر مقدور است دیگر روایات ظهور در حرمت پیدا نکرده و می تواند ارشاد به این مطلب باشد که عجب دارای حزازت بوده و صفت رذیله است. پس به نظر مرحوم خویی و محقق همدانی دلالت روایات مشکلی ندارد و اگر عجب أمری اختیاری می بود حرمت از آن استفاده می شد و تنها مقدمات بعیده (که به سادگی امکان از بین بردن آن وجود ندارد و باید مدّت ها در عظمت خدا و ناچیز بودن خود و أعمال تأمّل شود تا بعد از مبارزه طولانی بتوان صفت عجب را از بین برد یا نگذاشت بعداً دچار عجب شود) در اختیار انسان است که روایت به تفکّر طویل که مانع از حصول عجب در مستقبل می شود، أمر نکرده است. ولی نظر مرحوم امام این است که روایات دلالت بر حرمت ندارند.

### مناقشه

**اشکالی که ما مطرح می کنیم و مرحوم داماد نیز مطرح فرموده اند این است که**: «المقدور مع الواسطة مقدور» یعنی نهی از چیزی که با واسطه مقدور باشد نهی از مقدور خواهد بود؛ شبیه أمر به حبّ اولیای خدا و بغض أعدای أهل بیت، که حبّ و بغض نفسانی، أمری اختیاری نیستند؛ مثلاً وقتی گفته شود نسبت به فرزند خود بغض داشته باش، چگونه می تواند بغض داشته باشد! یا وقتی یک فرد بخیل و کریه المنظر که حبّ به او هیچ منشأیی ندارد، بگوید که مرا دوست داشته باش، چگونه می تواند او را دوست داشته باشد! ولی اگر فکر کند که هر چند این شخص بخیل است ولی خیلی انسان ها بخیل اند و با تأمّل بیشتر مزایایی اخلاقی نیز چه بسا برای او پیدا شده (که هر چند بخیل است ولی مرد است و هر چند کریه المنظر است ولی قلب پاکی دارد) و کم کم حبّ نسبت به او پیدا شود؛ پس بغض و حبّ بدون تأمّل در مقدّمات، غیر مقدور است ولی با این حال به حبّ أهل بیت و بغض نسبت به أعدای أهل بیت أمر شده ایم که به جهت مقدور بودن با واسطه آن، مقدور است. در اینجا هم اشکال این است که نهی از مقدور مع الواسطه اشکالی ندارد.

## روایات دال بر حرمت عجب

روایت أول روایت أبی عبیده بود که در سند و دلالت آن اشکال کردیم.

## روایت دوم

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَجَّاجِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع الرَّجُلُ يَعْمَلُ الْعَمَلَ وَ هُوَ خَائِفٌ مُشْفِقٌ ثُمَّ يَعْمَلُ شَيْئاً مِنَ الْبِرِّ فَيَدْخُلُهُ شِبْهُ الْعُجْبِ بِهِ فَقَالَ هُوَ فِي حَالِهِ الْأُولَى وَ هُوَ خَائِفٌ أَحْسَنُ حَالًا مِنْهُ فِي حَالِ عُجْبِهِ.[[1]](#footnote-1)

روایت دوم صحیحه عبدالرحمن بن حجاج بود که مرحوم خویی سند و دلالت آن را پذیرفت و لذا در بحث صلاة بر اساس این روایت فتوا داده است و عجب را حرام دانسته اند؛ زیرا در روایت بیان می کند آن وقتی که با خوف گناه می کرد (ظاهر تعبیر «یعمل العمل» در مقابل «یعمل شیئاً من البر» این است که گناهی را با حالت خوف انجام می دهد و عمل قبلی او برّ نبوده است) حالش بهتر از الآن بود که اطاعت او همراه عجب است؛ معلوم می شود که گناه با خوف از اطاعت با عجب بهتر است و وقتی این عبادت با عجب، بدتر از گناه با خوف باشد به این معنا خواهد بود که این عبادت با عجب حرام تر است.

### مناقشه

**اشکال به مرحوم خویی این است که**: اگر عمل در حال عجب أسوأ حالاً است و حرام است چرا قائل به بطلان نمی شوید؟ **ممکن است مرحوم خویی در جواب بفرمایند**: روایت عمل را أسوأ ندانست بلکه خود عجب را بدتر از گناه دانست.

**در این صورت به ایشان می گوییم**: پس شما قبول می کنید که مقایسه بین حال عجب و حال خوف است و بیان می کند که حال خوف بهتر از حال عجب است که حال خوف انسان را به توبه می رساند و حال عجب انسان را به غرور و طغیان می کشاند. و اگر مقایسه بین عبادت در حال عجب و گناه در حال خوف می بود باید قائل می شدید که عبادت باطل است. لذا این که مرحوم خویی برای اثبات حرمت عجب به این روایت استدلال می کنند صحیح نیست.

توجّه شود که این روایت بین نفس حال عجب و حال خوف مقایسه می کند نه مجموع گناه با خوف و مجموع عبادت با عجب. و این که گفته شود اگر کسی دائم با حال خوف گناه کند چگونه حالش بهتر از کسی است که در عمل دچار عجب می شود و لذا گناه با حال خوف با واجب با حال عجب مقایسه شده است. می گوییم این که هر کاری کند و بگوید خائف هستم صحیح نیست و خوف حقیقی ندارد و خوف عرفی در جایی است که منشأ ندم و توبه می شود.

## وجه عقلی حرمت عجب و مناقشه در آن

جالب این است که مرحوم خویی می فرمایند عقل عجب را حرام می بیند و برای اثبات حرمت، نیازی به روایت نداریم. این مطلب نیز صحیح نیست؛ کدام عقلی عجب را حرام می داند؟! اگر منظور شما از حرمت عقلی عجب، عجب به معنای «منّ علی الله» است، عقل حکم به حرمت عجب به این معنا هم نمی کند؛

مثلاً مخصوصاً افرادی که در زندگی گرفتار هستند می گویند آن قدر خدا مرا در زندگی گرفتار کرده است که دیگر بیش از این لازم نیست و همین که واجبات را انجام می دهم و محرّمات را ترک می کنم برای خدا بس است و وقتی مشکلات و گرفتاری های مرا برطرف کرد نماز شب می خوانم. برخی از عوام الناس به این شکل رفتار می کنند و با خدا قهر می کنند و وقتی بچه آن ها مریض می شود می گویند تا بچه مرا شفا ندهی فلان عمل را انجام نمی دهم، یا مثل شخصی که با خودش به امام رضا علیه السلام می گفت تا بچه ام را شفا نده به زیارت او نمی روم. و شاید خدا و اولیای او همین مقدار را بپذیرند. لذا همچون کسی که نماز واجب را می خواند و نماز مستحب را یا نمی خواند و یا اگر می خواند به این صورت می خواند که با خود می گوید «دلم نمی آید نخوانم وگرنه خدا آن قدر من را گرفتار کرده است که ابتدا باید گرفتاری من را برطرف کند تا بهتر از این باشم» حرام نیست و دلیلی بر حرمت آن وجود ندارد.

البته از این باب که هر ترجیح مرجوح بر راجحی قبیح است این عمل نیز قبیح است ولی هر قبیحی حرام عقلی نیست؛ مثلاً بخل قبیح است ولی حرام نیست یا ترک برخی مبادی آداب (مثل این که مهمانی به منزل شما بیاید و شما قبل از ورود مهمان به او بگویید ما قرار نیست مهمان بپذیریم و شما هتل تشریف ببرید) قبیح است ولی حرام نیست؛ این امور صرفاً مذموم است ولی هر أمر مذمومی حرام نیست.

پس عجب حتّی اگر به حدّ من علی الله برسد صرفاً مذموم است و أصلاً عجب، ضعف عقل است که در روایت فرموده است «عجب المرء بنفسه أحد حساد عقله»، ولی حرام عقلی نیست و حرام عقلی این است که به خاطر ارتکاب آن مستحق عقاب و دخول در جهنّم شود؛ مثلاً شخصی که نماز شب را خوانده است ولی هنگام نماز شب در ذهنش چنین بوده است که بیشتر از خواندن نماز واجب مخصوصاً با این گرفتاری که دارم بر من لازم نیست و خدا به مردم این همه نعمت داده است ولی من این مقدار گرفتارم و لذا هر گونه حساب می کند در دلش به خدا می گوید که همین قدر برای تو بس بود ولی با این حال نماز شب را خواندم؛ آیا این شخص را خدا به جهنّم می برد؟! مگر او را نهی کرده بود که به جهنّم می برد؟!

### بررسی صدق هتک حرمت مولا در منّ علی الله

**مرحوم خویی منّت گذاشتن بر مولا را هتک حرمت مولا دانسته اند**؛ در حالی که این مطلب به نظر ما صحیح نیست و به قول مرحوم امام تجرّی و حتّی عصیان هتک حرمت مولا نیست و هتک حرمت مولا به این است که به مولا توهین عرفی صورت بگیرد و شخص گناهکاری که حال درون او این است که «إِلَهِي لَمْ أَعْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ وَ أَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَاحِدٌ وَ لَا بِأَمْرِكَ مُسْتَخِفٌّ وَ لَا لِعُقُوبَتِكَ مُتَعَرِّضٌ وَ لَا لِوَعِيدِكَ مُتَهَاوِنٌ لَكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي‏ وَ غَلَبَنِي هَوَايَ وَ أَعَانَتْنِي عَلَيْهَا شِقْوَتِي‏»[[2]](#footnote-2) آیا این شخص هتک حرمت مولا می کند؟! این که در موارد فراوان بیان می کنند که تجرّی هتک مولا است و عصیان هتک حرمت مولا است همان طور که مرحوم امام فرموده اند صحیح نیست و ما مسئولیت این حرف را به عهده می گیریم و حتّی عصیان مولا هتک حرمت مولا نیست و تجرّی و منّ علی الله به طریق أولی هتک نیست. و این شخص توهینی به مولا نمی کند؛ مثلاً اگر شخصی به مولای خود بگوید که «من شما را دوست دارم وگرنه وقتی ساعت 14 که وقت اداری تمام می شود اگر پدرم هم به من می گفت که برای من آب بیاور، این کار را انجام نمی دادم و صرفاً به خاطر علاقه به شما این کار را انجام می دهم یا شما را غریب می بینم و دوست دارم به شما خدمت کنم» آیا این کار هتک حرمت مولا محسوب می شود؟! نهایت این است که این شخص، انسان کم فهمی است که این گونه با مولا خود سخن می گوید و ما از ابتدا بیان نمودیم که عجب از نفهمی است.

توجّه شود که عجب به معنای «منّ علی الله» می تواند باشد و در صحیحه علی بن سوید یک مرتبه از عجب را منّ علی الله قرار داده است: عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَّالِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ سُوَيْدٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ الْعُجْبِ الَّذِي يُفْسِدُ الْعَمَلَ فَقَالَ الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَناً فَيُعْجِبَهُ وَ يَحْسَبَ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعاً وَ مِنْهَا أَنْ يُؤْمِنَ الْعَبْدُ بِرَبِّهِ فَيَمُنَّ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لِلَّهِ عَلَيْهِ فِيهِ الْمَنُّ.[[3]](#footnote-3) در این روایت منّ گذاشتن بر خدا را عجب دانسته است. ولی به هر حال صرف «منّ علی الله» حرام نیست و در آیه قرآن می فرماید: ﴿يَمُنُّونَ عَلَيْكَ أَنْ أَسْلَمُوا قُلْ لاَ تَمُنُّوا عَلَيَّ إِسْلاَمَكُمْ بَلِ اللَّهُ يَمُنُّ عَلَيْكُمْ أَنْ هَدَاكُمْ لِلْإِيمَانِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِين﴾[[4]](#footnote-4) که این منّت گذاشتن کار زشت و بدی است ولی حرام نیست. عجب که موجب منّ علی الله است به موجب ضعف عقل است و أمری مذموم است ولی دلیلی عقلی یا نقلی بر حرمت آن نداریم و توهین به مولا محسوب نمی شود. و این که مولا از کار عبد خود خجالت بکشد دلیل بر حرمت آن نمی شود.

**نکته:** توجّه شود که در صحیحه علی بن سوید از «العجب الذی یفسد العمل» سؤال می کند و نهایت این است که روایت دلالت بر مبطل بودن عجب دارد ولی دلالتی بر حرمت ندارد و مفسد بودن عجب نسبت به عمل ظهور عرفی در این ندارد که به جهت حرمت فاسد شده است؛ مثلاً شخصی که عمل مستحبی را به همراه عجب می خواند نماز شب او کالعدم و فاسد می شود ولی ظهور ندارد در این که حرام هم باشد.

البته به نظر ما روایت دلالت بر مبطل بودن عمل هم ندارد و توجیه می کنیم که مراد این است که عجب مفسد ثواب است و مبطل عمل نیست. علاوه بر این که در کلام سائل وارد شده است و حضرت جواب او را ندادند که عجب مفسد عمل هست یا نه و صرفاً بیان نمودند که برای عجب درجاتی وجود دارد و بر فرض سکوت امام علیه السلام دلیل شود که عجب مفسد باشد دلالت می کند فی الجمله عجب هایی وجود دارد که مفسد عمل است و ما نیز این مطلب را قبول داریم و منکر آن نیست که اگر عجب با اضافه تذلّلیه منافات داشته باشد مفسد عمل است ولی دلیل بر حرمت نخواهد بود.

### معنای «منّ علی الله»

**«**منّ علی الله» به این معنا نیست که خدا را لایق نداند، بلکه خود را متفضّل می بیند و حالت او این گونه است که گویا به مولا لطفی می کند. مثلاً مولای عرفی، عبد را از بیکاری نجات داد و به او کار و همسر داد و از نیستی او را به هستی رساند و به برکت مولا کسی که آه در بساط نداشت امروز مقام و اعتبار و پول پیدا کرده است. حال مولا به او می گوید «روز جمعه بیا کمی کار داریم» و او در جواب می گوید «روز جمعه با خانواده هستم ولی حال که شما می فرمایید چشم می آیم» که این حرف یک نوع منّت است ولی هتک مولا نیست و نمی گوید که مولا لایق نیست، بلکه می گوید بر من لازم نیست که روز جمعه بیایم و تفضّلاً می آیم و چون گفتی بیا دوست دارم به شما خوبی کنم و لذا می آیم. یا مثلاً کسی که به امام رضا گفته است که با بچه اش را شفا ندهد زیارت نمی رود، آیا توهین به امام رضا علیه السلام محسوب می شود؟!

یکی از بزرگان می گوید: من گرفتار بودم و بدون آداب به حرم امام رضا علیه السلام رفتم و شروع به تندی کردم که من گرفتارم آیا شما نباید به فکر من باشید! چرا گرفتاری من را حل نمی کنید! و سریع هم گرفتاری من برطرف شد. با این که در مواقع دیگر اذن دخول می گرفتم و زیارت جامعه و أمثال آن می خواندم. یا یکی از علما عبای زمستانی نداشت و به امام رضا علیه السلام با حالتی گفت که عبای زمستانی ندارم. وقتی بیرون آمدم شخصی دنبال من آمد و گفت که مدتی دنبال تو می گردم تا یک عبای زمستانی به تو بدهم و عبا را داد و رفت. لذا این که بدون آداب به حرم می رود و با قلب پاک خود حاجت خود را می گیرد و چنین حالتی هم دارد هتک محسوب نمی شود و ممکن است به امام رضا علیه السلام منّت نیز بگذارد که از راه بسیار دور با این همه مسافت برای زیارت شما آمده ام و شما حاجت مرا برآورده نمی کنید!

## روایت سوم (مرسله یونس)

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص بَيْنَمَا مُوسَى ع جَالِساً إِذْ أَقْبَلَ إِبْلِيسُ وَ عَلَيْهِ بُرْنُسٌ ذُو أَلْوَانٍ فَلَمَّا دَنَا مِنْ مُوسَى ع خَلَعَ الْبُرْنُسَ وَ قَامَ إِلَى مُوسَى فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَقَالَ لَهُ مُوسَى مَنْ أَنْتَ فَقَالَ أَنَا إِبْلِيسُ قَالَ أَنْتَ فَلَا قَرَّبَ اللَّهُ دَارَكَ قَالَ إِنِّي إِنَّمَا جِئْتُ لِأُسَلِّمَ عَلَيْكَ لِمَكَانِكَ مِنَ اللَّهِ قَالَ فَقَالَ لَهُ مُوسَى ع فَمَا هَذَا الْبُرْنُسُ قَالَ بِهِ أَخْتَطِفُ قُلُوبَ بَنِي آدَمَ فَقَالَ مُوسَى فَأَخْبِرْنِي بِالذَّنْبِ الَّذِي إِذَا أَذْنَبَهُ ابْنُ آدَمَ اسْتَحْوَذْتَ عَلَيْهِ قَالَ إِذَا أَعْجَبَتْهُ نَفْسُهُ وَ اسْتَكْثَرَ عَمَلَهُ وَ صَغُرَ فِي عَيْنِهِ ذَنْبُهُ وَ قَالَ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ- لِدَاوُدَ ع يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ وَ أَنْذِرِ الصِّدِّيقِينَ قَالَ كَيْفَ أُبَشِّرُ الْمُذْنِبِينَ وَ أُنْذِرُ الصِّدِّيقِينَ قَالَ يَا دَاوُدُ بَشِّرِ الْمُذْنِبِينَ أَنِّي أَقْبَلُ التَّوْبَةَ وَ أَعْفُو عَنِ الذَّنْبِ وَ أَنْذِرِ الصِّدِّيقِينَ أَلَّا يُعْجَبُوا بِأَعْمَالِهِمْ فَإِنَّهُ لَيْسَ عَبْدٌ أَنْصِبُهُ لِلْحِسَابِ إِلَّا هَلَكَ.[[5]](#footnote-5)

**در این روایت دو فقره دلیل بر حرمت عجب گرفته شده است**: فقره أول تعبیر «اذا أعجبته نفسه و استکثر عمله و صغر فی عینه ذنبه» است. و هر چند این جمله از ابلیس است ولی امام صادق علیه السلام آن را برای موعظه دیگران نقل می کند. و فقره دوم «لیس عبد أنصبه للحساب الا هلک» است؛ یعنی اگر روز قیامت بخواهم حسابرسی کنم همه نابود می شوید.

**مرحوم داماد فرموده اند:** دلالت این روایت بر حرمت عجب بارز تمام است؛ یعنی رفتاری انجام دهد که از عجب او کشف کند. ولی سند روایت مرسله است و قبول نداریم.

### مناقشه

**به نظر ما دلالت ذیل بر حرمت وجهی ندارد؛** و بیان می کند که معجب به عمل خود نشوید و اگر مردم بخواهند حساب اعمال خود را پس بدهند نابود می شوند و مانند جمله «الهی عاملنا بفضلک و لاتعاملنا بعدلک» است یعنی اگر خدا بخواهد به عدل رفتار کند همه بیچاره هستیم و اگر خدای متعال اعمال انسان را با دقّت مورد بررسی قرار دهد هیچ عملی خالی از خدشه و اشکال نمی ماند. و این فقره بیان می کند که اعمال انسان آن قدر نقائص دارد که اگر خدای متعال بخواهد با عدل محاسبه کند همه بیچاره می شوید، چرا به این اعمال معجب می شوید؟! أعمال غیر معصومین ناقص است؛ مرحوم بروجردی فرمودند که «افسوس که عمر ما گذشت و کاری نکردیم» برخی از اطرافیان خدمات او از جمله ساخت مسجد أعظم را بیان نمودند. یک آقایی تعبیر «خلّص العمل فإن الناقد بصیر بصیر» را بیان نمود و ایشان این را تکرار نمود و اشکشان جاری شد. یعنی هر چند این کارها را انجام داده ایم ولی آیا به همراه اخلاص بوده است؟ اگر خدا بخواهد سخت گیری کند خیلی مشکل خواهیم داشت. روایت این مطلب را بیان می کند.

**صدر روایت نیز دلالتی بر حرمت ندارد؛** از این جهت که احتمال دارد مجموع مدّ نظر باشد و سه مورد با همدیگر ذنب باشد ولی دلالت ندارد که تک تک موارد ذنب است. علاوه بر این که اگر قرار باشد دلالت بر حرمت کند مطلق عجب را بیان نموده است و در روایت اشاره ای به عجب مبرز ندارد. و عمده در جواب از این روایت ضعف سند است.

روایت چهارم مفاد «ثلاث موبقات و ثلاث مهلکات» است که در برخی روایات ذکر شده است و عجب به عنوان یکی از سه مورد ذکر شده است.

1. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص314.](http://lib.eshia.ir/11005/2/314/%D8%B4%D8%A8%D9%87%20) [↑](#footnote-ref-1)
2. مصباح المتهجد و سلاح المتعبد، ج‏2، ص: 589 [↑](#footnote-ref-2)
3. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص313.](http://lib.eshia.ir/11005/2/313/%D8%B3%D9%88%DB%8C%D8%AF%20) [↑](#footnote-ref-3)
4. سوره حجرات، آيه 17. [↑](#footnote-ref-4)
5. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج2، ص314.](http://lib.eshia.ir/11005/2/314/%D8%A7%D8%B3%D8%AA%D8%AD%D9%88%D8%B0%D8%AA%20) [↑](#footnote-ref-5)